

ارتش زاپاتیستی آزادیبخش ملی

مکزیک

۲۱ ژوئن ۲۰۰۵

خطاب به جامعهء مدنی ملی و بین المللی:

خانم، دوشیزه، آقا، جوان، پسر، دختر:

این یک نامهء بدرود نیست. گاه این طور به نظر می رسد که چنین است، که این یک نامهء بدرود است. اما نه. این نامه ای توضیحی ست. باری، کوششی ست که خواهیم کرد. محتوای این نامه باید در اصل به صورت یک اطلاعیه می آمد، ولی ما این شیوه را برگزیده ایم. خوب یا بد، هر وقت با شما سخن گفته ایم، تقریباً همیشه خودمانی ترین لحن را به کار برده ایم.

ما مردان، زنان، کودکان و سالمندان ارتش زاپاتیستی آزادیبخش ملی هستیم. شاید ما را به خاطر داشته باشید. ما در اول ژانویه ۱۹۹۴ مسلحانه قیام کردیم. و از همان زمان تا به حال جنگ ما علیه فراموشی ادامه دارد، مقاومت ما علیه جنگ نابود کننده ای که دولت های مختلف، بدون موفقیت، بر ضد ما آغاز کردند ادامه دارد.

ما در گوشه ای دوردست از کشوری که مکزیکی اش می نامند بسر می بریم، گوشه ای که بدان «روستاهای بومی» می گویند، آری، همین طور به صورت جمع. زیرا به دلایلی که این جا نمی آوریم، در این گوشه از دنیا برای همه چیز از صیغهء جمع استفاده می شود: ما رنج می کشیم، ما می میریم، ما می رزمیم، ما مقاومت می کنیم.

خوب، همان گونه که به خوبی آگاهید از همان سحرگاه آغازین ۱۹۹۴ پیکار و پشتکار، زندگی و مرگ مان را ابتدا با آتش و سپس فقط و فقط با کلام، وقف خلق های بومی مکزیکی، و رسمیت یافتن حقوق و فرهنگ شان کردیم. منطقی ست که ما زاپاتیست ها آشکارا بومی باشیم. برای آن که دقیق تر گفته باشیم، بومیان مایا. اما با وجود آن که بومیان این کشور پایه های تغییرات بزرگ این ملت بوده اند، همچنان قشری اجتماعی را تشکیل می دهند که بیش از همه مورد تهاجم و استثمار قرار می گیرد. اگر به کسی جنگ های نظامی، جنگ هایی که «پوشش سیاسی» به آنها داده شده، جنگ های فرسایشی، تسخیر و اشغال، نابود سازی، به حاشیه راندن، و اشاعهء جهل را نشان داده باشند، به ما بومیان است که نشان داده اند. جنگ علیه ما آنقدر گسترده و وحشیانه بود که این دید عمومیت یافته است که بومیان تنها زمانی از شرایط حاشیه نشینی و فقر رها می شوند که بومی بودن خود را کنار بگذارند. ما برای نمردن و دست بر نداشتن از بومی بودنمان مبارزه کرده ایم، برای آن که بخشی از این ملتی باشیم که بر شان هایمان برخاست؛ ملتی که ما حکم پاهایش را داشتیم (تقریباً همیشه پا برهنه)، پائی که با آن در لحظات سرنوشت سازش گام برداشته؛ ملتی که بازوان و دستانش بودیم، که با آن زمین را به ثمربخش بودن رساند و بناها، برج ها، کلیساها، و قصرهای عظیمی بپا کرد که صاحبان همه چیز با آنان فخر می فروشدند؛ ملتی که ریشهء کلام، نگاه و شیوهء زندگی، یعنی فرهنگ اش هستیم.

آیا ما «به بدتر شدن اوضاع دامن می زنیم»؟ شاید به این دلیل که ماه ژوئن، ششمین ماه سال است. خوب، تنها می خواستیم نشان دهیم که آغاز قیام مان فقط این نبود که بگوییم «ما هم وجود داریم» و این را به گوش ملتی برسانیم که از دست استبداد بالائی ها کر و لال شده بود. در عین حال به این معنی هم بود که ما «این هستیم و خواهیم بود... اما حالا دیگر، با شأن انسانی، با دمکراسی، با عدالت و با آزادی». شما این موضوع را به خوبی می دانید، از جمله به خاطر آن که از همان زمان همراهیمان کردید.

متأسفانه با گذشت بیش از ۷ سال تعهد در این راه، در آوریل ۲۰۰۱، احزاب سیاسی (بخصوص PRI، PAN، و PRD)⁽¹⁾ و «سه قوای کشوری» ی خود گمارده (یعنی رئیس جمهور، کنگره و قضات) جهت به رسمیت نشناختن حقوق و فرهنگ خلق های بومی مکزیک با هم ائتلاف کردند. بدون آن که برایشان جنبش عظیم ملی و بین المللی ای که با همین هدف برخاست و متحد شد، اهمیتی داشته باشد. اکثریت قاطع، از جمله رسانه های گروهی بر این عقیده بودند که باید این حساب را تسویه کرد. ولی برای سیاستمداران هیچ چیزی که برایشان پول نیارود، ارزش ندارد. آنها همان طرح قانونی ای را رد کردند که خود سال ها قبل پذیرفته بودند. یعنی زمانی که قراردادهای سن آندرس امضاء شد و COCOPA⁽²⁾ طرح رفرم در قانون اساسی را پیشنهاد کرد. آنها این کار را کردند چون فکر می کردند اگر کمی وقت بگذرد، همه فراموش خواهند کرد. شاید خیلی ها هم یادشان رفته باشد، ولی ما از یاد نبرده ایم. ما حافظه داریم و کار کار آنها بود: PRI، PAN، PRD، رئیس جمهور کشور، نمایندگان مجلس و سنا، و قضات دادگاه عالی عدالت. آری، بومیان همچنان در زیر زمین این ملت بسر می برند و به همین دلیل همچنان همان نژادپرستی پانصد سال گذشته را متحمل می شوند. مهم نیست که قدرتمداران بگویند که دارند خودشان را برای انتخابات (یا پست های سود آور) آماده می کنند: آنها نه کاری به نفع اکثریت خواهند کرد، و نه به صدائی جز صدای پول گوش خواهند سپرد.

اگر ما زاپاتیست ها برای چیزی ارزش قائل شویم، آن چیز احترام به کلام، کلام امین و معقول است. در تمام این مدت به شما گفتیم که به خاطر بومیان مکزیک مبارزه می کنیم. و عمل مان همین بود. به شما گفتیم که برای رسیدن به مطالبات مان می کوشیم از راه گفتگو و مذاکره پیش برویم. به شما گفتیم که سعی می کنیم از طریق مسالمت آمیز کار کنیم. به شما گفتیم که به مبارزات بومیان معطوف خواهیم شد. همین گونه هم عمل کردیم. فریبتان ندادیم.

تمام کمک هائی که شما، بزرگوارانه در اختیار این قضیهء عادلانه قرار دادید، فقط در این راه به کار رفت، و نه هیچ چیز دیگری. ذره ای از آن را در مسیر دیگری به کار نبردیم. تمام کمک ها و یاری های انساندوستانه ای که از سراسر مکزیک و جهان دریافت کردیم، تنها در جهت بهسازی شرایط روستاهای بومی زاپاتیستی و در طرح های مسالمت آمیز برای رسمیت بخشیدن به حقوق و فرهنگ بومیان بکار رفت. ذره ای از آن نه خرج تهیهء سلاح شد و نه آمادگی نظامی. نه فقط به این دلیل که نیازی بدان نداشتیم (ارتش زاپاتیستی آزادیبخش ملی توان نظامی اش را از سال ۱۹۹۴ همچنان حفظ کرده است)، بلکه بخصوص به این علت که اگر به شما می گفتیم کمک هایتان برای یک چیز است ولی از آن برای چیز دیگری استفاده می کردیم صادقانه نبود. حتی یک شاهی از کمک هائی که برای صلحی عادلانه و در شأن انسانی دریافت کردیم، خرج جنگ نشد. برای جنگیدن نیاز به کمک نداشتیم. اما برای صلح داشتیم.

طبیعی ست که از کلامان برای آگاهی دادن و گاهی برای نشان دادن همبستگی مان با دیگر مبارزات چه در مکزیک و چه در جهان سود جستیم، ولی فقط همین قدر. بسیاری دفعات می دانستیم که توان مان بیش از این ها ست، می بایستی به خاطر تعهدمان خودداری می کردیم، چون به شما این طور گفته بودیم که فقط و فقط

برای خلق های بومی ست.

آسان نبود. آیا راه پیمائی ۱۱۱۱ نفر را به خاطر دارید؟ همه پرسى ۵۰۰۰ نفره را در سال ۱۹۹۹؟ راه پیمائی رنگ خاک را در سال ۲۰۰۱؟ خوب، تصور کنید چه احساسی به ما دست می داد از دیدن و شنیدن این همه بی عدالتی، و دردی که در دهقانان، کارگران، دانشجویان، معلمان، کارمندان، همجنس گرایان مرد و زن، جوانان، زنان، سالمندان، و کودکان لمس می کردیم. احساسات قلبی مان را تصور کنید.

درد، خشم، و بیزاری ای را لمس می کردیم که برای مان آشنا بود. زیرا این خشم و درد خودمان بود و هست. ولی آن زمان آن را در وجود افراد دیگری لمس کردیم.

واژه «ما» را که می شنیدیم مشوق مان بود، و از آن این طور الهام می گرفتیم که می خواهد رشد کند، جمعی شود و سراسری تر. اما چون فقط بر مسئله بومیان تکیه داشتیم، می بایستی بدان عمل کنیم. به باور من به خاطر شیوه ما ست که ترجیح می دهیم بمیریم و به کلامان خیانت نکنیم.

حالا داریم از دل خویش می پرسیم که آیا حرف و عمل دیگری به میان آوریم، یا نه. اگر اکثریت نظر مثبت داشته باشد، هر چه ممکن باشد برای به عمل در آوردن آن انجام خواهیم داد. هر چه باشد حاضریم، حتا اگر مرگ تاوانش باشد، حاضریم. ما نمی خواهیم وضعیت را به صورت فاجعه تصویر کنیم، تنها به این دلیل آن را به شما می گوئیم تا روشن باشد که تا چه حد مصمم ایم به جلو برویم. مسلماً: نه «تا زمانی که پست و مقام، مبلغی پول، یا قول و قراری، بدهند یا ما را کاندیدا کنند».

شاید کسی یادش بیاید که شش ماه پیش با این سخن شروع کردیم که: «هنوز چیزهایی مانده است و میتوانیم کاری بکنیم». خوب، همان گونه که روشن است وقتش رسیده بگوئیم که برای یافتن آن چه بازمانده گام برمی داریم. نه. هدف یافتن نیست، ساختن است. آری، ساختن «چیزی دیگر».

در یکی از اعلامیه های روزهای گذشته به اطلاعاتان رساندیم که وارد یک همه پرسى درونی شده ایم. بزودی نتایجش را خواهیم داشت و شما را در جریان امر قرار خواهیم داد. تا آن وقت از فرصت استفاده می کنیم و برایتان می نویسیم. با شما همیشه به سادگی سخن گفته ایم. همین طور با کسانی که قلب ما و حامیان مان هستند، و تان زاپاتای^۲ ما، روستاهای زاپاتیستی، فرمانده دسته جمعی مان.

تصمیم سخت و دشواری خواهد بود، همان گونه که زندگی و مبارزه ما هم به خودی خود هست. چهار سال تمام شرایطی را آماده می کردیم تا بتوانیم درها و پنجره هایی را در اختیار روستاهایمان قرار دهیم. تا آن ها، وقتش که رسید، آمادگی داشته باشند انتخاب کنند که از کدام پنجره بپیوندند و چه دری را باز کنند. طریقه ما این گونه است. به عبارت دیگر رهبری ارتش زاپاتیستی آزادیبخش ملی رهبری نمی کند، بلکه ره می جوید، گام، مصاحبت، سمت و سو، آهنگ شتاب، و مقصد. آنها متعدد. بعد این راه ها را به روستاها معرفی کرده، همراه با آنان تجزیه تحلیل می کند که در صورت انتخاب این راه یا آن یکی، چه اتفاقی خواهد افتاد. زیرا متناسب با راهی که می رویم خوب و بد وجود دارد، به عبارتی هیچ راهی عاری از بدی نیست. سپس آن ها، یعنی روستاهای زاپاتیست نظراتشان را بیان می کنند و پس از آن که بحث کردند، بر اساس اکثریت آراء تصمیم می گیرند که همه با هم کجا برویم. و بعد دستور می دهند، بعد رهبری ارتش زاپاتیستی آزادیبخش ملی باید کارها را سازمان بدهد، یا ملزومات رفتن در این مسیر را آماده کند. روشن است که رهبری زاپاتیست ها فقط آن چه را که به مغز خودش خطور می کند نمی بیند، بلکه باید با روستاها در ارتباط بوده، قلب شان را لمس کند و همان که می گویند انجام دهد.

بنا بر این، رهبری تبدیل می شود به نگاه همه مان، گوش همه مان، تفکر همه مان، و قلب همه مان. اما

از کجا معلوم، به هر دلیلی رهبری نبیند، نشنود، فکر نکند، و مانند همه مان احساس نکند. یا بعضی قسمت ها را نبیند و یا چیز دیگری بشنود، و یا چیز دیگری فکر و احساس کند. خوب، برای همین، از همگان نظرخواهی می شود، برای همین، از همه سؤال می شود، برای همین بین همه قرار گذاشته می شود. اگر اکثریت بگوید نه، یعنی رهبری نقص دارد، باید یک بار دیگر بگردد، و یکبار دیگر آنرا به روستاها معرفی و پیشنهاد کند. و همین طور ادامه می یابد تا زمانی که دسته جمعی به تصمیمی برسیم. معنای این سخن این است که این جا توده ها دستور می دهند.

حالا این جمع، یعنی همه ما، تصمیمی خواهد گرفت. دارند موافق و مخالف را می سنجند. دارند خوب حساب و کتاب می کنند، هر آن چه از دست خواهد رفت و هر آن چه بدست خواهد آمد را، و می بینند که آن چه به مخاطره گذارده می شود، کم نیست. آنگاه تصمیم گرفته خواهد شد که آیا ارزشش را دارد یا نه.

شاید بنا به ارزیابی برخی افراد بهای زیادی به دستاوردهای مان داده شده باشد. شاید بنا به ارزیابی برخی دیگر، خشم و ننگی که در ما به خاطر ویرانی خاک و آسمان مان به دست کردن های حریص قدرت ایجاد شده، بیش از حد باشد. به هر حال، نمی توانیم دست روی دست بگذاریم، و به تماشا بنشینیم، همچون دسته ای از اوباش که میهن مان را از هر آنچه برایش مانده و از همه علت وجودی اش که همانا شأن و منزلت انسانی ست تهی می کنند.

خوب خیلی دور شدیم. این بار داریم برایتان می نویسیم. شاید برای آخرین بار، تا قول و عهد کمک های مسئولانه تان را به خودتان بازگردانیم. دستاوردهای مان در مبارزات بومیان کم نیست. و این بازدهی، همان گونه که به صورت علنی و خصوصی گفتیم، به خاطر کمک های شما بود. فکر می کنیم که بدون شرمندگی می توانید به خاطر هر چیز خوبی که ما زاپاتیست ها تا به امروز همراه با شما بنا کردیم به خود افتخار کنید. و بدانید گام زدن افرادی مانند شما در کنار ما، افتخاری بود بیش از آن چه ما سزاوارش بودیم.

حالا خواهیم گفت که آیا دست به کار دیگری خواهیم زد یا نه. و نتیجه را در وقت مناسب انتشار خواهیم داد. از همین حالا روشن می کنیم، تا سر و ته پیش گوئی ها را به هم بیاوریم، که این «چیز دیگر» به معنی هیچ گونه عملیات نظامی تهاجمی از جانب ما نیست. نه طرحی داریم و نه داریم سر شروع مجدد نبردهای تهاجمی همه پرسی می کنیم.

از فوریه - مارس ۱۹۹۴ تمام درگیری های نظامی ما تدافعی بوده و هست. دولت باید از سوی خود اعلام کند که آیا آن ها، یعنی نیروهای فدرال و شبه نظامیان دارند خود را برای حملات نظامی آماده می کنند یا نه. PRI و PRD باید بگویند که آیا آنان با شبه نظامیانی که در چیپاس به فرزندگی پذیرفته اند، دارند حمله ای علیه ما طرح ریزی می کنند یا نه.

آری این تصمیم اکثریت زاپاتیست هاست، کسانی که تا به حال به مبارزه مختص بومیان یاری رسانده اند می توانند، بدون شرمندگی و بدون هیچ گونه ندامت و پشیمانی راهشان را از این «چیز دیگر» جدا کنند. یعنی از همان چیزی که فرمانده تچو در میدان سن کریستوبال دِ لاس کازاس^(۴) دو سال و نیم پیش در فوریه ۲۰۰۳ مورد نظرش بود. علاوه بر این، اطلاعیه ای این جا و آن جا به چشم می خورد که راهش را جدا می کند. و می تواند برای مراجعه به اداره کاریابی جزو مدارک ارائه شود، زندگی نامه، جلسه ی قهوه خوری، دفتر هیئت تحریریه، میز گرد، سن، فوروم، صحنه، پشت جلد کتاب، زیر نویس، کاندیداتوری، توبه نامه، یا ستون روزنامه که به علاوه، حسنش در این است که می توان آنرا در نمایشگاه گذاشت، یا به عنوان مدرک بی گناهی در هر دادگاهی از آن استفاده کرد (نمی دانم که آیا شما دارید می خندید یا نه، ولی یک مورد در سال ۱۹۹۴ داشتیم،

بعضی از بومیانی که دولت بد دستگیرشان کرده بود - و زاپاتیست نبودند - یک قاضی نامه ای از کمیته مخفی انقلابی بومیان - فرماندهی مرکزی ارتش زاپاتیستی آزادیبخش ملی را که در آن رابطه این افراد را با ارتش زاپاتیستی رد می کرد، معتبر شمرده، آن ها را آزاد کرد. و یا به عبارت دیگر، همان طور که وکلا می گویند «رویه قضائی در این مورد وجود دارد».

ولی افرادی که از کلام تازه ما در قلبشان پژواکی می یابند، حتا اگر اندک باشد، و احساس می کنند که راه، گام، ضرباهنگ، مصاحبت، و هدفی که برگزیده ایم، آن ها را فرا می خواند، شاید تصمیم بگیرد کمک هایشان را تجدید کنند (و یا مستقیماً در کار شریک شوند)... آگاه از آن که «چیز دیگری» خواهد بود، به همین سادگی، بدون کلک، بدون فریب، بدون ریا و بدون دروغ.

از زنان و تمام دختران نوباوگان، خانم های جوان یا سالمند (و از همه آنانی که در این ۱۲ سال از این یکی به آن یکی تبدیل شدند) به خاطر کمک هایشان سپاسگزاریم، و به خاطر آن که به دفعات همراهی مان کردند، و دردها و گام های ما را از آن خود دانستند. از همه این زنان مکزیک و از کشورهای دیگر که یاری مان کردند و با ما گام برداشتند سپاسگزاریم. هر کاری که کردیم با اکثریت قاطع شما همراه بود. شاید به آن خاطر که با شما در رنج تبعیض، تحقیر ... و مرگ شریک بودیم، هرچند هر کدام به شیوه ای و در جایی.

از جنبش ملی بومیان سپاسگزاریم که خود را نفروخت به پست و مقام دولتی، نفروخت به پرداخت مخارج سفر، نفروخت به چاپلوسی هائی که قدرتمندان آن را در کاتالوگ هایشان تحت عنوان «ویژه بومیان و حیوانات» طبقه بندی می کنند. همان جنبشی که قول و عهد ما را شنید و قول و عهدش را به ما داد. همان که قلب اش، یعنی خانه اش را به روی ما گشود. همان که با بر افراختن رنگ مان، رنگ زمین، با همه شأن انسانی اش مقاومت کرد و می کند.

از تمام پسران و دختران جوان مکزیک و جهان سپاسگزاریم. همان ها که در آن سال ۱۹۹۴ کودک یا نوجوان بودند. انسان های شریفی که بالیدند بدون آنکه نگاه و گوششان را از ما دریغ کنند. همان ها که به جوانی رسیدند و یا با وجود ورق خوردن های تقویم همچنان جوان ماندند و با دست شورشگر خود داستان تیره ما را در دست فشردند و نگاه داشتند. همان ها که انتخاب کردند نزد ما بیایند تا چند روز، چند ماه یا چند سال شریک فقر ما که سرشار از مناعت طبع است شوند، شریک مبارزه مان، امید مان، و شریک تلاش های دیوانه وارمان باشند.

از همجنس طلبان مرد، یا زن، ترانس سکسوئل ها، ترانسژنریک ها و از «هر کسی همان که هست» سپاسگزاریم. همان ها که ما را در مبارزه برای احترام به گوناگونی سهیم کردند، آگاه از این که این نقیصه نیست که باید پنهانش ساخت. همان ها که نشان دادند شجاعت ربطی به تستوسترونا Testosterona ندارد و هر از گاهی از آن ها درس زیبای دیگری از شأن و شرافت انسانی گرفتیم.

از روشنفکران، هنرمندان، و دانشمندان مکزیک و سراسر جهان سپاسگزاریم که در مبارزه برای بومیان از ما حمایت کردند. کمتر جنبش یا سازمانی می تواند از این همه حمایت (همیشه انتقادی و از این بابت سپاسگزاریم)، این همه هوش، نکات، و خلاقیت مفتخر باشد. می دانید که همیشه با احترام به شما گوش سپردیم، حتا زمانی که با دیدگاه هایتان هم نظر نبودیم، و خود می دانید پرتوی که شما می افکنید به روشن شدن راه تاریک مان یاری رساند.

از کارگران صادق مطبوعات و رسانه های گروهی شرافتمند سپاسگزاریم. آن ها به حق آنچه را که می دیدند و می شنیدند به تمام جهان نشان دادند و بدون تحریف به کلام و راه مان احترام گذاشتند. در این لحظات

سخت که برای پرداختن به شغلان باید جانتان را به خطر بیندازید، همبستگی ما نثاران باد. شما مورد حمله قرار گرفته اید و همانند ما عدالتی نمی یابید.

و برای آن که کسی از قلم نیافتد، بطور کلی از همهء افرادی که صادقانه و بی ریا یاری مان دادند، سپاسگزاریم.

در آغاز این نامه گفتم که این نامهء بدرود نیست. خوب، نتیجه این شد که برای برخی همان خداحافظی ست. اگرچه برای دیگران همان چیزی ست که در واقع هست، یعنی یک تجدید عهد...

زیرا حالا می توان دید چه چیز باقی می ماند

آری، درود، و از صمیم دل به دل، بابت همه چیز از شما سپاسگزاریم.

به نام تمام زاپاتیست های ارتش زاپاتیستی آزادیبخش ملی
از کوهستان های جنوب شرقی مکزیک
معاون فرمانده شورشی مارکوس
مکزیک، ماه ششم سال ۲۰۰۵

بعدالتحریر: حالا معلوم شد که نمی خواستیم به بازی فوتبال فکر کنیم. یا نمی خواستیم فقط به آن فکر کنیم، زیرا روزی در برابر انترناسیونال - میلان بازی خواهیم کرد، یا خود مان و یا آن چه از ما باقی می ماند.

ترجمهء بهرام قدیمی

(۱) PRI- Partido Revolucionario Institucional حزب انقلاب اداری [نهاده] شده، PRD-Partido de la Revolución Democrática حزب انقلاب دمکراتیک، PAN-Partido Acción Nacional حزب عمل ملی

(۲) COCOPA کمیسیون توافق و مسالمت، متشکل از نمایندگان احزاب گوناگون و رسمی مکزیک

(۳) Votan Zapata نگاه کنید به «داستان سؤال ها» در «حکایت های آنتونیوی پیر»، نوشتهء معاون فرمانده مارکوس، ترجمهء بهرام قدیمی، انتشارات اندیشه و پیکار

(۴) Tacho, San Cristobal de las Casas

Comunicados del EZLN , 21.06.2005 , en el idioma Farsi (Persa) por Bahram Ghadimi